رجال عصر ناصری

معیرالممالک، دوستعلی

رجال عصر ناصری‏ تألیف دوستعلی معیر الممالک‏ -8- محسن خان مشیر الدوله

محسن خان مشیر الدوله از اهل آذربایجان و از برجستگان اواخر دوران ناصری و تمام دورهء مظفری بود.در اوایل امر معین الملک لقب داشت و در وزارت امور خارجه کار میکرد و بمأموریتهای‏ سیاسی میرفت تا آنکه در اسلامبول سفیر کبیر شد و چندین سال مأموریتش بطول انجامید. سلطان عثمانی او را گرامی میداشت.یک پردهء نقاشی کار یکی از اساتید ایتالیا باو داده بود که‏ در پایان مأموریت با خود بطهران آورد.پردهء مزبور داستانی دارد که در ختم این مقال نوشته‏ خواهد شد.

پدرم دوست محمد خان معیر الممالک برایم‏ حکایت میکرد:«زمانیکه سه سال در پاریس‏ اقامت داشتم مشیر الدوله سالی یکی دو ماه بعنوان‏ مرخصی خود را از ترکیه بپاریس میانداخت و بحکم دوستی دیرینه نزد من میآمد و در قسمت‏ نسبة وسیعی از یک بنا که در اختیار داشتم با هم‏ زندگی میکردیم.مشیر الدوله تار را از روی‏ ذوق و سلیقه مینواخت و ناخن را بدل از مضراب‏ بکار میبرد.از شدت علاقه ساز خود را در سفرها همه جا با خود میبرد.بعضی شبها که با تر دماغی‏ از تفرج و تماشا برمیگشتیم پس از تعدیل لباس‏ و پوشیدن جامهء شب در تختخواب می‏نشست و نرم نرمک آهنگهای خوش مینواخت.اغلب‏ در آن میان مرا خواب میر بود و گاه سحراه نیز با نوای دلنواز سازش دیده از خواب میگشودم‏ و این خود در آن سن و پاریس آن زمان چنانکه افتد و دانی بسیار دلپسند بود...»

دو سه سال بتیر خوردن ناصر الدین شاه مانده،معین الملک بطهران احضار و وزارت امور خارجه‏ باو محول گشت.مکرر حضور داشتم که شاه مدتی با او بترکی صحبت میداشت و از اینکار گوئی لذت میبرد.

لقب مشیر الدوله پس از مراجعت او از اسلامبول بوی ارزانی و لقب معین الملک بمحسن خان پسر امین الدوله مرحمت شد.در همین اوان امین الدوله یگانه دختر دوست یکرنگ خود مشیر الدوله را برای تنها پسرش محسن خان خواستار گردید.جشن عروی در پاک امین الدوله برپا شد و چند شبانروز ادامه داشت.

از اتفاقات خوش آنگه شبی تاز مشیر الدوله را هم شنیدم.میرزا علی اصغر خان صدر اعظم در یارک خود که اکنون جایگاه سفارت شوروی است اغلب مجالس خصوصی ترتیب میداد.چند تن از وزرا و برجستگان عصر و منسو بانش که از مأنوسان نیز بودند دعوت میشدند.نوازندگان مخصوص را هم‏ خبر میکردند و شب را با حال و طرب بروز می‏آوردند.یکی از شبهای ماه سوم بهار در کنار استخر بزرگ پارک که دارای فوره‏های پرجهش بود بساط عیش چیده و انواع خوردنی و آشامیدنی‏ حاضر آورده بودند.مشیر الدوله هم در مجلس بزم حضور داشت.بعد از شام باشارهء پدرم،صدر اعظم‏ تار را بدست خود بمشیر الدوله داد و گفت:«محظوظمان بفرمائید».او تار را در آغوش کشیده‏ آهنگ شور کرد بجای پیش درآمد یکی از مارشهای قشنگ عثمانی را نواخت که بمذاق ایرانیان‏ بس مطبوع است.بعد بآواز شور رفت و شور و ولوله‏ای در مجلس افکند.مشیر الدوله از جمله اساتید موسیقی نشناخته بشمار میرود و از پنجهء عالی و شیرین و ساخته‏های دلکش وی جز انعکاسی در گوش‏ جان چند تن از قدما اثری بجامانده است.

پس از سیری شدن سلطنت ناصر الدین شاه و آمدن مظفر الدین شاه از تبریز بتهران،صدر اعظم‏ بشغل خود برقرار ماند و میرزا علی خان امین الدوله را بپیشکاری آذربایجان گماشت.مشیر الدوله‏ همچنان بوزارت خارجه برقرار بود.تقریبا یکسال بعد صدر اعظم معزول شد و بزاویهء مقدس حضرت‏ معصومه ع رفت.مخبر الدوله چند ماهی وزیر اعظم شد ولی بعد امین الدوله را از تبریز احضار و صدر اعظم‏ خواندند.مشیر الدوله که از دوستان دیرین امین الدوله بود و پدر عروس او،بافتخار صدارت او ضیافت‏ شامی در منزل خود داد که شمس الدین بیک سفیر کبیر عثمانی و اعضای عالی رتبهء سفارت در سرمیز بودند.دیری نگذشت که بامر امین الدوله پسرش دختر مشیر الدوله را طلاق گفت و اشرف خانم ملقب‏ به فخر الدوله دختر مظفر الدین شاه را خواستگار شد و از این نیرنگ میان دو دوست یکرنگ دورنگی‏ و نفاق بوجود آمد.

امین الدوله پس از یکسال و چند ماه صدارت معزول گشت و بسفر حجاز رفت که شرح مفصل آنرا خود نگاشته و بطبع رسانده است.

مشیر الدوله در اواخر سال 1361 قمری بر همت ایزدی پیوست.اسباب و اثاثهء نفیس بسیار داشت که پس از وی بحراج رفت.روزی بنده بحراج مزبور رفته چند قطعهء گرانبها از جمله پردهء نقاشی را که در آغاز داستان بدان اشاره شده است برداشتم.مبلغی که همراه بود پرداختم و قرار شد فردا بقیه را فرستاده اشیا را ببرم.پرده،یکی از فراعنهء مصر را با محبوبه‏اش در حالی خوشی باندازهء طبیعی مجسم میساخت که از حیث کار و رنگ بسیار عالی و استادانه ساخته شده بود.فردا که بقیهء پول‏ فرستاده شده گفتند میرزا محمد علی خان قوام الدوله که فروغ الدوله دختر ملکهء ایران را بزنی داشت‏ پرده را دیده و بزور برده است.نگارنده نیز از لحاظ خویشاوندی با زنش موضوع را پی نکرده مسکوت‏ گذاردم.پس از فوت قوام الدوله معتمد خاقان ترک یکی از پیشخدمتهای مظفر الدین شاه،هم فروغ‏ الدوله زن قوام الدوله و هم لقب او را گرفت و بدین ترتیب صاحب پردهء مورد بحث نیز شد.پس از چندی سفری باصفهان رفت و پرده را همراه برد.در ذهاب و ایاب چند جای پرده سوراخ شد و رنگش‏ ریخت.چون رضا شاه پهلوی براریکهء سلطنت متکی شد پرده را بمعظم له تقدیم داشتند.روزی‏ سر لشکر حبیب اللّه میرزا جهانبانی ملقب بسردار منتخب رئیس مباشرت وقت نزد من آمده گفت اعلیحضرت‏ شما را احضار فرموده‏اند و باید لوازم نقاشی همراه ببرید.بنده در روز و ساعت مقرر بحضور رفتم.

پس از اظهار مرحمت مرا باطاقی بردند که پردهء فرعون در آنجا دیده میشد.فرمودند«معبر تو نقاشی‏ بگو ببینم این پرده چطور است و چه ارزش دارد».عرض کردم این پرده داستانی دارد که باید از آن‏ مستحضر شوید.آنگاه چگونگی را بطور تفصیل بعرض رساندم.فرمودند«آن بی‏هنر پرده را ناقص کرد آیا تو هنرمند میتوانی اصلاحش کنی؟»عرض کردم تقریبا مانند روز اول خواهد شد و وقتی ده هزار تومان برای آن ارزش قائل شدم بسیار تعجب کردند.نگارنده چند روز مشغول‏ چسباندن و مرمت پرده بودم و همه روزه اعلیحضرت تشریف آورده مدتی کار برنده را بدقت ملاحظه‏ میفرمودند تا آنکه باور رضایتبخش پایان یافت.از آن پس دیگر از سرنوشت پردهء فرعون و معشوقش خبری ندارم چنانکه از سرگذشت خود آنها نیز خبری در دست نیست.

آقای مظاهر یگانه پسر مرحوم مشیر الدوله میباشند.

محمد علی معیری(مسحور)

بود و نیست

روزگاری تکیه‏ام بر عهد خوبان بود و نیست‏ شعله‏ها بر جان و دل از سوز هجران بود و نیست‏ ساقیا یک ساغرم زان بادهء صافی ببار گوشهء چشمی ترا بر حال مستان بود و نیست‏ ای گل از مرجان لب اکسیر جان ما را ببخش‏ درد ما را از لبت امیّد درمان بود و نیست‏ مرغ شوقم عاقیت از آشیان دل پرید بلبل طبعم بهر گلبن غزلخوان بود و نیست‏ صبح عشقم تیره شد چون شام زلفش ای دریغ‏ پرتو خلوتگهم زان مهر تابان بود و نیست‏ چون نریزم گوهر حسرت بدامان وفا؟ زانکه‏ام آرام جان از روی جانان بود و نیست‏ کی جوانی آمد و می شد ز بزم زندگی؟ آنقدر دانم که غوغای بهاران بود و نیست‏ کم ز گلنار لب و سیب زنخدان قصه‏گو قستم از باغ حسنش نار پستان بود و نیست‏ همچو مجنون سر بصحرا دارم از خود بی‏خبر زانکه آن لیلی و شم را سر بدامان بود و نیست‏ لب ز گلزار وجودش شیرهء جان میمکید وه که تاراج گلستانش چه آسان بود و نیست‏ یک شب اندر دور مستی مژدهء وصلم بداد دولت وصلش بمستی راحت جان بود و نیست‏ هستی«مسحور»بیدل بر سر مستی برفت‏ دلبران را پیش ازین پروای پیمان بود و نیست.